



قتل علی اصغر خان امین السلطان (نخست وزیر مشروطه)

محمد مهدی آقاخانی

اشاره

بی شک ترور علی اصغر خان امین السلطان، از پُر سر و صداترین رویدادهای نخستین دوران مشروطیت بود. میرزا علی اصغر خان - که محمد علی شاه او را برای برانداختن اساس مشروطه از کشور سوئیس خواسته و به صدارت عظمای رسانده بود - می کوشید تا با حیل و نیرنگ و روشهای خاص خود، مشروطه را براندازد. او از یک سو با به راه انداختن ماجرای مشروطه و مشروعه، یعنی به وجود آوردن اختلاف بین آزادی و مذهب و حمایت از شیخ فضل الله نوری و اتباع او، مخالفت با خواسته های بست نشینان در پایتخت (حرم حضرت عبدالعظیم حسنی) و دشمنی و کینه توزی با آزادیخواهان ایالات مخصوصاً آذربایجان، به صورت علنی با مشروطه و مشروطه خواهان دشمنی می کرد و از سوی دیگر، می کوشید تا از طرق سیاسی و دیپلماتیک و توطئه های پنهانی، بین مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس اختلاف اندازد و از این راه نیز سودجویی کند.

اندیشه برکناری و قتل اتابک اعظم، نخست از آذربایجان ریشه گرفت. بدین معنی که وقتی مجاهدان خوی پس از خونریزیهای اقبال السلطنه و کردان، در خوی و اطراف آن به تلگرافخانه ریختند و متن تلگراف اتابک را به اقبال السلطنه به دست آوردند، دانستند که این خونریزیها نه فقط با تحریکات، بلکه با دستور شخص اتابک بوده است و این خود، زمینه ساز جنبش عظیمی علیه او گردید. سرانجام پس از اینکه در خواستها و استمدادهایشان به جایی نرسید، لایحه های متعددی نگاشته و به چاپ رسانیدند و در آنها از امین السلطان با تعبیر "خائن السلطان" نام بردند. مجاهدان

خوئی، ضمن استمداد از انجمن تبریز، از آنان خواستند ملت را به هیجان آورده، با یک انقلاب، وجود نحس امین السلطان را از این خاک دور کنند و در پایان لایحه تأکید کردند

“... اگر چنانکه این دفعه هم از همت عالی و هیجان کافی تبریز امین السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند، آن وقت در دفع نحس وجود او بناگذاری خواهد شد...” (۱)

در راستای این مصوبات، عاقبت امین السلطان در ۸ شهریور ماه ۱۲۸۶ ش. توسط عباس آقا تبریزی کشته شد و با این اقدام، به حیات سیاسی مردمی پایان داده شد که عمری در خدمتگزاری به اجانب سپری کرد.

میرزا علی اصغر خان امین السلطان را بیش تر بشناسید.

میرزا علی اصغر خان، فرزند محمد ابراهیم خان امین السلطان و نواده زال بیگ گرجی، غلام سلیمان خان قاجار است که در فتح گنجه و تغلیس در سال ۱۲۰۹ ق. جزو اسرای زمان خاقان آغامحمدخان قاجار بود. زال بیگ و اسکندربیگ، دو برادر بودند که هر دو را سلیمان خان قاجار به اسیری در آورده [بود] و در سلک غلامان وی بودند. بعد از وفات سلیمان خان، متفرق شدند و هر یک به گوشه ای افتادند. اسکندربیگ در آبدارخانه سلطان غازی (محمدشاه ثانی) داخل خدمت شده، آبدار گردید. ابراهیم برادرزاده اش را شاگرد آبدار [کرد] و نزد خودش نگاه داشت. پس از وفات سلطان غازی و اسکندربیگ، محمد ابراهیم پرنیان خاطر گشت و در قم به کسب مشغول شد. بعد از مدتی هنگامی که ناصرالدین شاه قاجار در اوایل سلطنت به زیارت موسی بن جعفر (ع) مشرف شد، جزو آبداران قرار گرفت.

اگرچه مردی عامی بود، ولی با استعداد و دارای هوش سرشاری بوده؛ به همین جهت اندک اندک ترقیات سریعی کرد تا آبدار باشی شد و عمه زاده حاجی یوسف، او را به حکم سوابق در جزو آبدارخانه به سمت سقایی [رساند] و بعد هم به مرتبه سقاباشی رسید [و] برای دقت در کار و منظم نمودن حوزه امور خود، مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت. در سنه ۱۲۸۶ ق. به لقب امین السلطنه نایل گردید. در سال ۱۲۹۴ ق. به خطاب جنابی مخاطب [و] به وزارت دارالشورای دولتی سرفراز گشت. در سفر فرنگستان ملتزم رکاب بود. در سنه ۱۲۹۶ ق. ضرابخانه جدید دولتی و پنج دستگاه سکه زنی دایر و ریاست آن به وی واگذار [شد] و در همین سال وزیر دربار اعظم و خزانه و گمرک گردید و با نهایت جدیت و فعالیت، امور محوله به خود را منظم نگاه می داشت. در سنه ۱۲۹۹ ق. عمارت حرمخانه دولتی تهران را بکلی از بنیان خراب [کرد] و به طرز جدید و وضعی دلپسند ساخت. این اقدام نه تنها مورد توجه و خوشحالی بانوان حرم گردید و همیشه مورد تعریف قرار می گرفت، بلکه در پیشگاه سلطنت هم، یگانه مرد کار معرفی گردید. در سال ۱۳۰۰ ق. - که ناصرالدین شاه به زیارت حضرت رضا (ع) به خراسان مشرف می شد - در عرض راه فوت کرد. [اما پسر او] علی اصغر خان در سال ۱۲۷۴ ق. متولد شده بود و اول کسی است که از دوره زال بیگ آشنا به نوشتن و خواندن گردیده و در سال ۱۲۸۰ در سفر کربلا ملتزم رکاب بوده و به منصب پیشخدمتی نایل گردید.

در سال ۱۲۸۰ به صاحب جمعی (۲) منصوب گشته و در سنه ۱۲۹۵ ق. به سمت خزانه داری نظام معین شد. در سال ۱۲۹۹ به لقب امین الملک و در سال ۱۳۰۰ ق. در سفر خراسان - که پدرش وفات کرد - ملقب به امین السلطان شد و علاوه بر عهده دار شدن تمامی مشاغل پدر، مفتخر به دریافت نشان و مخلف به



علی اصغر خان امین سلطان (اتابک اعظم)

یک توپ سرداری شمسیه مرصع گردید. در سال ۱۳۰۳ ق. بعد از فوت میرزا یوسف صدراعظم (۳) به وزارت داخله انتخاب گردید. در سال ۱۳۰۶ در ملازمت رکاب ناصرالدین شاه به اروپا رفت و به سمت وزارت اعظم معرفی شد. (۴) او تا سال ۱۳۱۰ ق. به مقام وزیر اعظمی برقرار بود. امین السلطان در مدت وزیر اعظمیش، امتیاز کشتیرانی در رود کارون و تأسیس بانک، استخراج معادن (۱۳۰۶)، انحصار توتون و تنباکو (۱۳۰۷) را به انگلیسیها واگذار کرد. (۵)

ایشان در ماه رجب سال ۱۳۱۵ ق. به صدارت عظمی منصوب شد. (۶) در سال ۱۳۱۴ ق. به واسطه فشار سخت انگلیسیها از صدارت معزول و محترمانه به شهر قم تبعید شد. به جای او میرزا علی خان امین الدوله (۷) انتخاب شد که قبلاً پیشکار ولیعهد در آذربایجان و بعد والی آن ایالت بود. در همین سال به تهران احضار و بنا به تمایل و صوابدید انگلیسیها، در شوال ۱۳۱۴ ق. به ریاست مجلس وزرا و در سال ۱۳۱۵ صدر اعظم شد. (۸) مدت صدارت امین الدوله بیش از یک سال طول نکشید که بار دیگر امین السلطان به کار دعوت شد و در سال ۱۳۱۶ ق. با عنوان اتابک اعظم، صدر اعظم گردید و تا اواخر ۱۳۲۱ در این سمت باقی بود.

اتابک، در این مدت موجبات سفر مظفرالدین شاه را به اروپا فراهم ساخت و با دو فقره قرضه ای که از روسها گرفت، دو سفر در معیت شاه به اروپا رفت. در سال ۱۳۲۱ ق. جای خود را به عین الدوله (۹) داد و خود به سفر دور دنیا پرداخت و تا سال ۱۳۲۵ در اروپا می زیست. در ۱۳۲۵ از طرف محمدعلی میرزا به ایران دعوت شد و مقام نخست وزیر مشروطه به او اعطا گردید. اتابک، زمام امور



عباس آقا تبریزی (قاتل امین سلطان)

راه دست گرفت و وزارت کشور را نیز خود عهده دار شد؛ تا اینکه در تاریخ ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق. در صحن بهارستان کشته شد و طومار زندگی او در هم پیچید. (۱۰)

مجلس شورای ملی، عرصهٔ ترور نخست‌وزیر مشروطه ...

سوء ظن مشروطه طلبان نسبت به اتابک همه روزه فزون تر می شد و مردم او را بدخواه مشروطه می دانستند. پیش از تهرانیها، مشروطه خواهان آذربایجان نسبت به او بدگمان بودند؛ به طوری که فرمانفرما را - که از طرف اتابک والی آن سامان شده بود - نپذیرفته و سرکشهای اقبال السلطنه ماکویی و قتل و غارت مشروطه خواهان آن دیار را به تحریک اتابک می دانستند. از جمله افراد آزادیخواه - که کینهٔ بسیاری از او در دل داشتند - یحیی میرزا و سلیمان میرزا (اسکندری) بودند. یحیی میرزا به حدی نسبت به اتابک بدبین بود که پس از کشته شدن اتابک، جمعی او را قاتل اتابک تصور می کردند. در روز یکشنبه هشتم شهریور ماه ۱۲۸۶ ش. برابر با ۲۱ رجب ۱۳۲۵ ق. و مصادف با ۳۱ اوت ۱۹۰۷ م.، اتابک اعظم (امین السلطان) با وزیرایش به مجلس رفت. (۱۱) در پشت تریبون مجلس جای گرفته و چنین گفت:

"چون در کابینهٔ وزرا در این هنگام تغییر و تبدیلی داده شده بود، از امروز اولاً برای معرفی در مجلس حاضر شده‌اند؛ جناب مستوفی الممالک و وزیر جنگ مشغول و جناب علاء‌الملک و وزیر

عدلیه منتخب شده‌اند و ثانیاً در باب کلیه امورات، با هیئت وزرا شرفیاب خاک پای همایونی شدیم و آنچه لازم بود در اصلاح کلیه کارها عرض شد و بعضی احکام مطالعه لازمه صادر گردید. برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان و کلا را مرتب مستحضر داریم و دستخطی هم صادر شد، تأکید در اجرای قوانین مشروطیت و اتمام قانون اساسی و سایر قوانین که انشاءالله آقایان و کلا اقدامات مجدانه نمایند و تأکید می کنیم که قانون اساسی را زودتر تمام کنند."

گروهی از نمایندگان ساده لوح، فریفتهٔ رفتار اتابک شدند و به حمایت از او و محمدعلی شاه برخاستند. فی الواقع، نمایندگان به جای آنکه پاسخ داده، بگویند دیگر به شما پشتیبانی نداریم، بی خردانه خشنودی نمودند و سپاس گزار شدند و پس از این سخنان، سید محمدتقی هراتی - که خود ابزاری از ابزارهای اتابک بود - نامهٔ وزیران را که به شاه نوشته بودند، با پاسخی که شاه داده بود و دستخط نامیده می شد، بازخواند. وزیران می نویسند:

"قربان خاک پای جواهر آسای اقدس همایونت شویم. خانه زادن، به موجب تمهدی که در خاک پای مبارکت کرده‌ایم و کلام خدا را به شهادت گرفته‌ایم، ناگزیریم در هر موقع آنچه را صلاح دولتخواهی نسبت به ذات اقدس ملوکانه می دانیم، در مصلحت ملک و دولت و ملت - که عین مصلحت پادشاه است - می بینیم، به عرض برسانیم. پریشانی خلق، آشفتگی عموم، اختلال اوضاع مملکت از این بیش تر نمی شود. مردم تسویهٔ امور را از مجلس می خواهند. مجلس موافق حقی که در قوانین اساسی به او داده شده است، به وزرای مسئول رجوع می کند و جداً اجرای قوانین اساسی را می خواهد. امیدواری وزرا در اجرای آن قوانین به تقویت بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری است و البته این نکته در خاک پای مبارک مبرهن است که تا صدور احکام بر وفق قوانین اساسی مقرر نگردد و شکایت مجلس، توحش مردم، اختلال امور رفع نخواهد شد و در سوء عاقبت این وضع، هیچ شبهه نیست و یقین داریم که نیات مقدسهٔ ملوکانه با عرایض دولتخواهانهٔ این غلامان تباین ندارد. استدعای عاجزانهٔ غلامان، این است که از برای رفع تزلزل ارکان ملک و آسایش خاطر مبارک، مؤکداً دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جداً به موقع اجرا گذارده شود. تا رفع محذور از این غلامان شده، بدون ملاحظه مشغول خدمتگزاری باشیم. زیاده قدرت جسارت دارد. الامر الاقدس الاعلی، مطاع."

شاه دستخط می نویسد:

"جناب اشرف اتابک اعظم! اجرای قوانین به تقویت مجلس، چیزی است که همیشه مقصود و منظور من است. تکلیف دولت و وزرا همین است و همیشه همین طور به وزرا فرموده‌ایم و بعدها هم خواهیم فرمود. وزرا بدون دغدغهٔ خاطر مشغول خدمات مرجوعه به خود باشند و لازمهٔ تقویت هم از طرف ما نسبت به آحاد وزرا خواهد شد و مخصوصاً می نویسیم که وزرا قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود. شهر رجب ۱۳۲۵ ق."

پس از خواندن اینها، باز سر پریشان گویی نمایندگان باز شد و چون از



حیدر خان عمو اوغلی

است - از او جلوگیری می کنند بی آنکه بدانند او قاتل است، بلکه فقط چون او می دیده و معین حضور، آدم اتابک در عقب سر فریاد و فغان می کرده که آقا را کشتند و او به خانه وزیر مخصوص می رفته که او را خبردار کند. اشخاصی که از قاتل جلوگیری می نمایند، تصور می کنند کسی فریاد می زند: این شخص را که فرار می کند، بگیرند. از این جهت آن دو سه نفر بر سر راه او قرار می گیرند. قاتل هم که این دو سه نفر را رو بروی خود می بیند، از حیات خویش مأیوس شده، یک تیر در دهان خود خالی می کند و همان جا بر زمین افتاده، در دم جان می دهد. ششلول او به دست نوکرهای مشارالدوله می افتد که آنها آن را زیر خاک پنهان می کنند و بعدها مشارالدوله مطلع شده، ششلول را از نوکرش گرفته، به صنیع الدوله رئیس مجلس می دهد و در مجلس ضبط می گردد. نمش قاتل را پلیس برداشته، به اداره نظمی (۱۶) می برند، از آنجا به

نامنی گفتگو می شد، اتابک زیر کانه پاسخ داد که اینها از نبودن قانونهاست؛ قانونها که نوشته شد و از مجلس گذشت، همه اینها از میان برود. نیز همچون نشست چند هفته پیش مجلس، سخن از ایجاد بانک ملی به میان آورد و خواستار شد که آن را زود به پایان رسانند و در پایان جلسه چنین گفت:

«امیدوارم انشاءالله تعالی، عمأ قریب به اتحاد و همدستی و کلا و وزرا، تمام امور اصلاح و انتظام عمومی حاصل شود.» (۱۲) سپس اتابک با چند نفر از وکلای آذربایجان - که از مخالفینش بودند و نسبت به او اظهار بدگمانی می کردند - به اتفاق وزرا در عمارت بالایی بهارستان جلسه کردند و به طوری که مخبرالسلطنه اظهار می کرد، اتابک موفق شد در آن جلسه، سوء ظن مخالفین خود را رفع کند و آنها را به حسن نیت خود در مشروطه خواهی مطمئن نماید. (۱۳)

یحیی دولت آبادی، در خاطرات خود (حیات یحیی) ادامه ماجرا را بدین صورت شرح می دهد:

تیم ساعت از شب گذشته (ساعت ۶/۵ بعد از ظهر) مجلس

ختم می شود و چون هیجان و مهمه در مردم زیاد است، امین السلطان دست آقا سید عبدالله بهبهانی را گرفته، می گوید: برویم بالاخانه قدری صحبت نمایم (به خیال اینکه مردم متفرق شوند و صحن بهارستان خلوت گردد و البته خالی از اضطراب نبوده است). این دو نفر که بالا می روند، امام جمعه - که طرف بی اعتنائی آقا سید عبدالله بهبهانی است - دلتنگ می شود و نمی گذارد که آقا سید محمد طباطبایی همراه آنها برود. در گوشه ای از باغ طرف شمال بهارستان می نشینند تا قدری صحبت کنند. آقا سید عبدالله بهبهانی، فردی را به دنبال آقا سید محمد طباطبایی می فرستد. امام جمعه - که نمی خواسته تنها بماند - مانع رفتن آقا سید محمد شده و چون آدم کم ظرفیتی بوده، جواب می فرستد که حالا که آقا با پارغارش خلوت کرده است، ما را چه کار دارد. دو ساعت و نیم از شب می گذرد، (۱۴) امین السلطان و آقا سید عبدالله از عمارت پائین می آیند که روانه کالسکه های خود شوند. کالسکه آقا سید عبدالله را برخلاف همیشه داخل بهارستان می آورند. آقا سید عبدالله به طرف کالسکه خود حرکت می کند و اتابک هم چون متوحش است، همراه او می آید که او را بیرون در بهارستان به کالسکه نشانیده و روانه کند و سپس به کالسکه خود سوار شود. اتفاقاً کالسکه اتابک را ده قدم دورتر از در نگاه داشته اند، اتابک و آقا سید عبدالله از در بیرون می آیند، جمعی هم پشت سر آنها هستند. بیرون در، سیدی بهلولی آقا سید عبدالله می آید و از او تقاضای پول کرده و ایشان را مشغول می نماید و از طرف دیگر، فردی مثنی خاک به هوا می پاشد. حواس امین السلطان متفرق می شود که ناگهان صدای ششلول بلند شده، (۱۵) تیری در پی به او می خورد و روی زمین می افتد، پس از یک ربع ساعت جان می دهد. مردم فرار می نمایند و.. وزرا هریک از راهی می روند. نمش امین السلطان را در کالسکه انداخته، به خانه اش می برند، می شویند و فردای شب حادثه، بی اطلاع کسی به قم فرستاده، آنجا دفن می گردد.

قاتل که از کنار جلوخان بهارستان به طرف شمال فرار می کرده، درب خانه مشارالدوله شیرازی - که در فضای جلوخان



کشته عباس آقا

بود، حیدر خان برقی شناخته می شد. این حیدر خان از مردم سلماس بود، ولی در قفقاز بزرگ شده و در تفلیس درس مهندسی برق می خوانده است. گفته می شود که یک دو سال پیش از مشروطه، رضایوف نامی از بازرگانان تبریز، قصد آن را داشت که تا مرقد مطهر امام رضا (ع) را با استفاده از نیروی برق روشن سازد و چون مایل بود این کار به دست یک مهندس مسلمان انجام شود، حیدر عمو اوغلی را - که ۲۰ ساله بود - از تفلیس به مشهد فرامی خواند. سپس عمو اوغلی از آنجا به تهران آمده و در کارخانه برق امین الضرب مشغول به کار می شود و چون شورش مشروطه پدید می آید، یکی از هواداران آن می گردد. (۱۸) هر چه هست این حیدر عمو اوغلی [طراحی نقشه] ترور اتابک را به گردن می گیرد و برای این کار، عباس آقا تبریزی را - که جوان خونگرم غیرتمندی بوده است - برمیگزیند. (۱۹)

حیدر خان عمو اوغلی، در تقریراتی که راجع به احوال خود به مرحوم منشی زاده گفته و منشی زاده هم این بیانات را بی کم و کاست نگاشته است، پرده از نقش محوری خود در انجمن مسبب این ترور برداشته و چگونگی انتخاب عباس آقا را برای قتل امین السلطان، بدین صورت شرح می دهد:

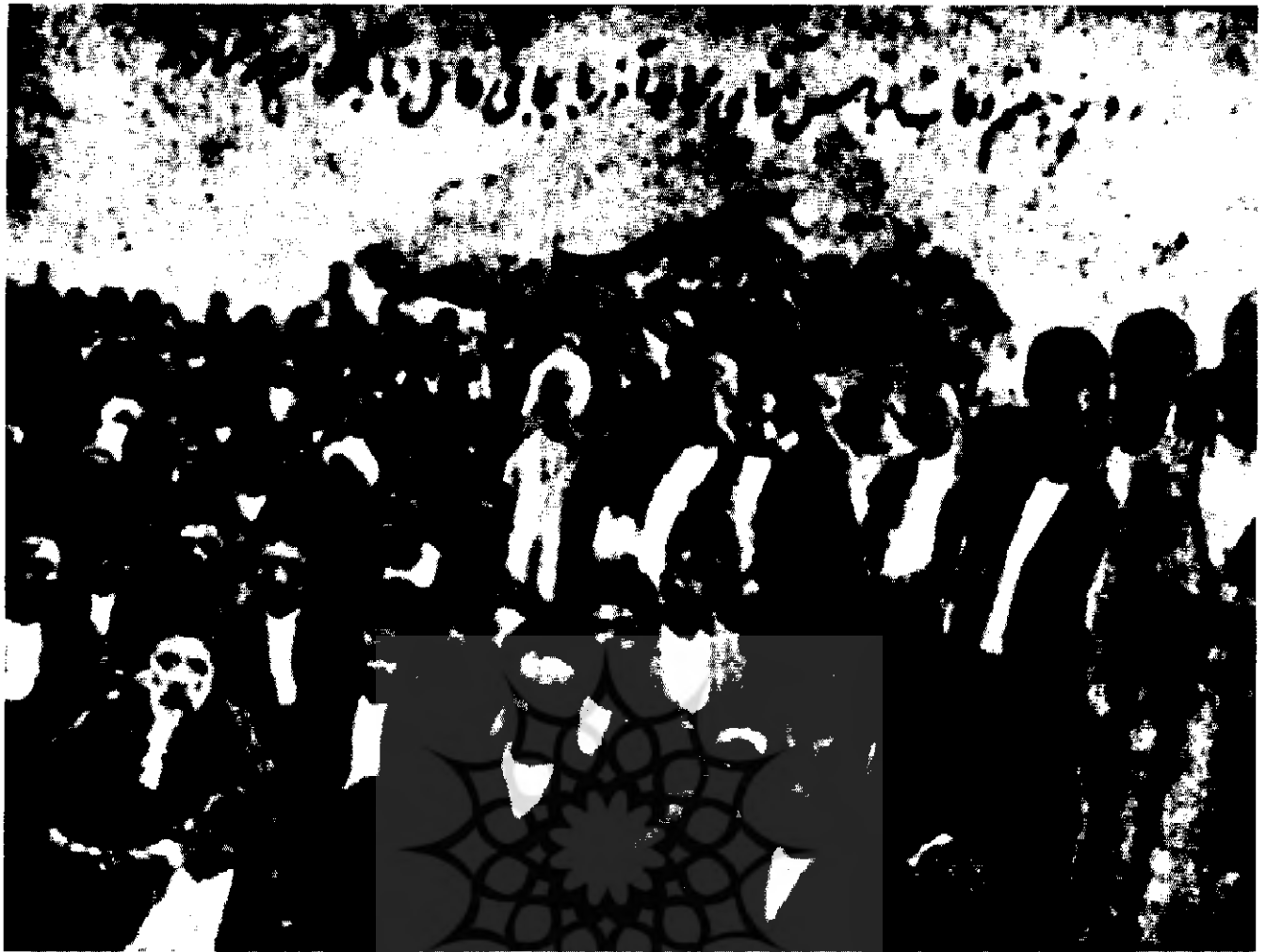
"... حوزه مخفی اجتماعیهون هامیون طهران - که مرحوم حاجی ملک المتکلمین و آقا سید جمال الدین واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند - اعدام اتابک را رای داده و حکم آن را به کمیته مجری فرستادند. کمیته مجری هم حکم را به هیئتی که عبارت از دوازده نفر "تروریست" که منقسم بود به ۳ جوخه چهار نفری و

مجلس می آورند و پس از معاینه دکتر، تصدیق می شود که قاتل خودکشی نموده. بالاخره نعش قاتل را شبانه در قبرستان کریم خان مختار السلطنه به خاک می سپارند." (۱۷)

نقش عوامل هدایت کننده در ترور

می باید دانست که درباره کشتن اتابک سخنان بیهوده بسیار گفته اند. هنوز هستند کسانی که می گویند: اتابک اعظم را یحیی میرزا زد و برای اینکه دیگری را بدنام نماید، یک تیری نیز به عباس آقا (قاتل اصلی) زده و او را انداخته است. یا می گویند: عباس آقا را پس از کشتن اتابک، حیدر خان عمو اوغلی زد که زنده نماند و راز کار بیرون نیفتد و یا می گویند دستور کشتن اتابک را محمدعلی میرزا داد؛ چون او در نهان، خواهان مشروطه می بود. ولی اینها پندارهایی است که از روی دلخواه و برای خودنمایی بافته اند. در این باره آگاهی درستی در دست نیست و آنچه ما از جستجو به دست آورده ایم، چنین است: اتابک چنانچه از رفتارش پیداشد، پافشاری به برانداختن مشروطه می نمود و راستی آن است که بیش تر نمایندگان راتباه گردانیده و مجلس را تضعیف کرده بود. این موضوع به بسیاری از آزادیخواهان گران می آمد و این بود که آرزوی کشتن او را می کشیدند.

در این هنگام در تهران یک مرد آزادیخواهی می زیست که خود، جوان ولی بسیار دلیر و کاردان بود و سپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید. این جوان چون در کارخانه برق حاجی امین الضرب کار می کرد و مهندس آنجا



مردم شرکت کننده در مراسم هفتم عباس آقا تبریزی

داشت؛ ولی اتابک جلو آمده، درحالی که چندین لاله در جلویش می آوردند، همین که دو قدم و نیم ...
متأسفانه این قسمت از سرگذشت حیدرخان - که تقریباً تقریر خود اوست - به همین جا ناتمام مانده و یا نسخه‌ای که در دست ماست، ناتمام است. (۲۰) اما همین یادداشت‌های ناتمام، بخوبی ثابت می کند که حیدرخان عمو او غلی در لحظه سوء قصد حاضر و ناظر بوده و نقش پوشش دهنده این ترور را بازی می کرده است.

هویت قاتل امین السلطان

هنگامی که قاتل امین السلطان بر زمین می افتد، پلیسها در صحنه حضور به هم رسانیده و پس از تفتیش لباسهای او، از جیب جلیقه اش کارتی کشف می کنند که در آن مشخصات زیر ثبت بوده است:

عباس آقا صراف آذربایجانی، عضو انجمن نمره ۴۱، فدائی ملت

سپس شناخته گردید که این عباس آقا، جوانی ۲۲ ساله از مردم تبریز بود که

همه در تحت ریاست من بودند، فرستادند. کمیسیون مخصوص از برای تعیین نوع اسلحه، یعنی اینکه ترور به وسیله بلب صورت پذیرد و یا با اسلحه دیگر، منعقد گردید. پس از مشورت زیاد و با اکثریت آراء بنا شد که با "رولور" این کار انجام پذیرد. در هیئت مدеше، قرعه کشیده شد، به نام عباس آقا تبریزی بیرون آمد. دو نفر هم برای او محافظ قرار داده شد. چندین مرتبه به عمارت بیلاقی اتابک در قیطره شمیران رفته که من هم با آنها بودم، ولی ممکن نشد که انجام پذیرد. خبر داده شد که فردا ۲۱ رجب - [یعنی روزی که امین السلطان ترور شد] - اتابک به پارلمان خواهد آمد. روز شنبه ۲۰ رجب، من و عباس آقا در معیت میرزا علی اکبر و حسن آقا برادر عباس آقا به حمام رفتیم. فردای آن روز [۲۱ رجب] به پارلمان رفته، بلیطی برای عباس آقا گرفته شد که در جزو تماشاچیان به پارلمان رفت. ولی ما در حیاط و مجلس راه رفته، صحبت می کردیم. دو ساعت و نیم از شب گذشته، اتابک بیرون آمده، با سید عبدالله مجتهد صحبت کتان به طرف در می آمدند. تقریباً ۶ قدم به در مانده، سیدی برای تظلم؟! سید عبدالله را نگاه

عیال و اولاد ندارد، خانه و زندگانی اش مرتب و دارائی مختصری هم داشت و دلیلی ندارد که این اقدام او را حمل بر غرض شخصی بتوان نمود. (۲۲)

وقایع بعد از قتل امین السلطان

پس از آنکه نعش عباس آقارا کاوش کردند، از جیبش دو کیسول استرکین و یک پارچه دوزخ بیرون آمد. مدتی نعش آن جوان فداکار میان میدان افتاده بود. (۲۳) در آغاز کار، مجلس و بسیاری از مردم تهران کار او را صحیح دانستند و اداره شهربانی، کسانی را که به عنوان آشنا یا دوستان او می شناخت، دنبال می کرد. در مدتی که جنازه جوان جانفشان به روی خاک مانده بود، کسی جرئت نزدیک شدن نداشت. (۲۴) تا عاقبت مأمورین نظمی، نعش را به اداره برده و در چاهی انداختند. پس از کشته شدن اتابک، آقا سید عبدالله بهبهانی به مجلس بازگشت و چون ترس و وحشت تمام و کلا را فرا گرفته بود، بهبهانی با همان شهادت جبلی اعلام داشت که فردا اول وقت مجلس منعقد می گردد. در این واقعه، و کلا بیش از سایر مردم ترسیده بودند و علت ترس آنها، این بود که در میان مردم، عده ای از و کلا متهم به همدستی با اتابک شده بودند و مردم از آنها بد می گفتند و آنها را خائن به مشروطیت می نامیدند.

فردای آن روز ملک المتکلمین، میرزا سلیمان خان میکده، مساوات و محمد علی ملکزاده را به خانه اجلال السلطنه (رئیس نظمی وقت) فرستاد و بسختی به او پیغام داد که باید نعش عباس آقارا از چاه بیرون آورده و با تجلیل و احترام غسل داده و در محل مناسبی دفن نماید. رئیس نظمی بناچار تن در داد و عباس آقارا با مراسم معمول و مشایعت جمعی از مشروطه طلبان، در بیرون شهر تهران به خاک سپردند.

محمد علی شاه، بیش از دیگران از کشته شدن اتابک شاد بود؛ زیرا سبکسرانه تصور می کرد که با این پیشامد دو نفع نصیبش شده، اول آنکه یکی از دشمنانش از میان رفته و دیگر آنکه می تواند مشروطه خواهان را به کشتن صدراعظم متهم کند و خشم روسها را نسبت به آنان تحریک نماید و بیش از پیش به خرابکاری بپردازد. (۲۵)

عکس العمل مجلس در قضیه ترور اتابک

مجلس به جای آنکه از کشته شدن اتابک به نفع مشروطیت استفاده کند و نشان بدهد که مردی که سالها یکی از عوامل بدبختی ایران بود، از انتقام ملت جان بدر نبرد و عاقبت به دست یکی از فرزندان آزادیخواه ایران کشته شد و مستبدین دیگر باید از این پیشامد عبرت گیرند و راه خدمت به ملت و مملکت را در پیش گیرند، ضعف نفس از خود نشان داده و خود را در چشم آزادیخواهان بی ارزش کرد و در جلسه ای که فردای آن روز تشکیل یافت، تلگرافی بدین مضمون به تمام حکام و انجمنهای ایالات و ولایات مخابره نمود:

اتابک اعظم برای معرفی وزیر جنگ و عدلیه به مجلس آمد و دو ساعت از شب گذشته، در بیرون بهارستان در موقع درشکه نشستن، از طرف دو نفر شخص ناشناس با گلوله مقتول و به رحمت ایزدی پیوست. قاتل بلافاصله خود را کشت. مجلس شورای ملی و دولت مشغول تحقیقات است که منشأ این سوء قصد و مرتکبین اصلی را به دست آورد. قتل اتابک، از ضایعات عظیمه و موجب تأسف و تأثر کلی است. امید است کشف منشأ فساد و



سید جمال واعظ

نام پدرش حاجی محمد و خودش در تهران به صراف می پرداخته و در بازار تهران بسیاری او را می شناختند. (۲۱)

میرزا یحیی دولت آبادی در کتاب خاطرات خود - که تحت عنوان حیات یحیی به چاپ رسیده است - عباس آقا تبریزی را این گونه معرفی می نماید:

... عباس آقا ... جوان معقول آرامی بود که هیچ وقت از وی شرارتی دیده نشده بود. در کار مشروطه خواهی، شوری داشت و اغلب روزها در بهارستان با چند نفر از رفقای خود گردش می کرد. همین که در مجمع رفقای قرعه می کشتند برای اقدام به کشتن امین السلطان، قرعه به نام او در می آید. او هم برای انجام این خدمت حاضر می شود. روزی می رود به عکاسخانه عبدالله سیرزای عکاس، عکس برمی دارد و به روسی خان شاگرد عبدالله میرزای گوید: این عکس را ارزان بفروش، زیرا طالب زیاد خواهد داشت. روسی خان مقصود او را نمی فهمد. روزها می رفته است مشق تیراندازی با رولور می کرده که خوب مسلط شود. روز پیش از این واقعه - همان طوری که در تقریرات حیدرخان عمواعلی نیز ذکر شده است - به حمام می رود، خود را پاک و پاکیزه می کند و مهبای انجام مقصود می گردد. عباس آقا امر معاشش منظم بوده،

محرکین، در سایه قدرت و سطوت مجلس شورای ملی، سهولت میسر و از برای عموم ملت ایران تشفی عادلانه حاصل شود".
در مجلس، محقق الدوله و سیدمحمد هراتی (هر دو از طرفداران دربار بودند و با اتابک سر و سری داشتند)، اتابک را خدمتگزار ملت و طرفدار امت خواندند و کشتن او را یک فاجعه بزرگ اعلام نمودند و سپس مکتوبی به امضای چند نفر از بازاریها خواندند و مجازات محرکین قتل را خواستار شدند. مجلس تلگرافی به شاه - که در نیاوران بود - مخابره کرد و این فقدان بزرگ را به شاه تسلیم گفت و از شاه، تعقیب و مجازات مرتکبین قتل را تقاضا کرد. در نتیجه فشار مجلس شورای ملی، میرزا صادق طاهیان و شاگرد عباس آقا و چند نفر دیگر را زندانی کردند. (حسن آقا) برادر عباس آقا از تهران فرار کرده و در قزوین خودش را کشت. (۲۶)

انعکاس ترویر در مجامع ملی

یکی دو روز بعد از قتل اتابک، محافل ملی و مردم ساکت بودند و انتظار عکس العمل آن پیشامد غیر منتظره را از طرف شاه داشتند؛ ولی برخلاف مجلس، خطبای ملت و رهبران آزادیخواهان، مهر خاموشی را در هم شکسته و در نطقهای پر شور خود، کشته شدن اتابک را یک پیروزی اعلام داشتند که نصیب ملت و مشروطیت شده و او را خوار پیش پای ملت و مشروطیت خواندند. آنها به مستبدین اعلام کردند که از پیشامد باید عبرت بگیرند و دست از مخالفت و کینه ورزی با ملت بردارند و در مقابل مشروطیت و قانون زانو به زمین نهند و تسلیم گردند. (سلطان العلمای خراسانی)، مدیر انقلابی و سرکش روزنامه روح القدس، با همان جسارت جبلی و طبع آتشین، اول کسی بود که در روزنامه اش اعمال جابرانه و افکار مستبدانه اتابک را خاطر نشان نموده و از بین رفتن او را به ملت تبریک گفت. (۲۷) سلطان العلماء پس از کشته شدن اتابک، قطعه شعری به چاپ رساند که در دو بیت آن چنین گفته است:

ظالم، ز ستم همیشه لات آمده است
رُخ رفته، پیاده با ثبات آمده است
مشروطه طلب، به اسب و پیل است سوار
چون کشته وزیر، شاه مات آمده است (۲۸)

مجدالاسلام کرمانی، نگارنده روزنامه ندای ملت - که مردی سودجو بود - از کشته شدن اتابک اظهار تأسف کرده بود؛ ولی سایر جزایید با رهبران ملت همداستان شده و مقالات مفصلی در اطراف عقاید سوء و اندیشه های خطرناک اتابک نوشتند. در نتیجه، کشته شدن اتابک، سبب تقویت مشروطیت و جسارت آزادیخواهان و مرعوبیت مستبدین گردید. (۲۹)

انعکاس ترویر و امین السلطان در جرید خارجی

روزنامه های آزادیخواه ممالک مترقی، کشته شدن اتابک را فتح بزرگی برای ملت ایران در راه آزادی تلقی کردند. (۳۰) روزنامه حبل المتین چاپ کلکته، مطلبی را از روزنامه "ویلز"، یکی از جرید مهم انگلستان ترجمه کرده بود با این مضمون که:

"انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته، عده اعضای رسمی آن به ۸۶۱۵۰ نفر رسیده و عده اعضای سری آنها به ۶۳۰۰ نفر. برحسب قرعه از انجمن سری ۳۰۷ نفر انتخاب شده اند که نگران حرکات ۱۳۲ از مستبدین باشند و هریک را

حکمی سر به مهر در دست است که به موقع خود باز نموده، مطابق دستورالعمل او رفتار نمایند. یکی از آنها عباس آقا بود که دارای نمره ۴۱ بود و به قیمت جان خود مأموریتی که داشت، انجام داد و میرزا علی اصغر خان اتابک، صدراعظم وقت را - که سر سلسله مستبدین ایران بود - در مقابل شورای ملی کشت. اینک باید منتظر بود که سایرین چگونه مأموریت خود را انجام خواهند داد و آیا مستبدین از دست این فدائیان ملت جان سالم بدر خواهند برد و یا سرنوشت اتابک نصیبشان خواهد شد. (۳۱)

سپس تصویر تمام قد عباس آقا را بزرگ نموده، در یکی از زوایای انجمن سری گذارده و چهارچوبه دو تصویر را - که به نمره یکی زیادتر و دیگری پائین تر از عباس آقا می باشد - خالی گذارده اند.

نمی دانیم روزنامه نویس انگلیسی، این گزاره ها را از کجا آورده است؟ در جایی که به گفته خود او، این انجمن نهانی می بوده، این همه آگاهیه ها را با نام و نشان و رقمهای ریز از کجا پیدا کرده؟ اگر بگوئیم ساختگی است و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده، آن هم از یک روزنامه اروپائی دور است. می باید گفت، یک رازی در اینجا هست. این راهم بنویسیم که چون حیدر خان عمو اولی به همبستگی با کمیته قفقاز اعتقاد داشته، دور نیست که روزنامه، این اطلاعات را از آنجا گرفته باشد. (۳۲)

استعفای صنیع الدوله از ریاست مجلس

صنیع الدوله بعد از کشته شدن اتابک، از ریاست مجلس شورای ملی استعفا داد. علت کناره جویی او، این بود که استنباط کرده بود شاه، با مشروطیت مخالف است و او قادر نخواهد بود سازش میان مجلس و شاه را فراهم کند. بعلاوه به واسطه دوستی که با اتابک داشت، از کشته شدن او دلتنگ بود و تصور می کرد که اگر اتابک را نکشته بودند، او قادر بود راهی را که در صلاح مملکت است، پیش بگیرد و مانع از جنگ و خونریزی شده و محمدعلی شاه را مجبور به تمکین کند. ولی آنچه مطلعین می گویند، علت حقیقی استعفای صنیع الدوله، این است که شاه نسبت به او بدگمان شده بود و برضد او تحریکاتی می کرد و دیگر آنکه صنیع الدوله با تندروی انقلابیون موافق نبود و رویه آنها را برخلاف صلاح آن زمان می دانست. (۳۳)

ریاست احتشام السلطنه بر مجلس

بعد از استعفای صنیع الدوله، احتشام السلطنه - که در آن زمان کسب شهرتی کرده بود و در میان مشروطه خواهان به صراحت لهجه و طرفداری از توده ملت معروفیت پیدا کرده بود و تا حدی به قوانین، مقررات و اوضاع کشورهای پیشرفته و مترقی جهان آگاه بود - به سمت ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد. (۳۴)

انعقاد مراسم چهلم باشکوه برای عباس تبریزی (قاتل امین السلطان)

ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ اصفهانی، برای تشویق مردم به فداکاری در راه وطن و آزادی و تکریم و تعظیم در مقابل جانبازان و فداکاران ملت و مشروطیت، به عموم مجامع ملی و انجمنها و مشروطه طلبان اعلام کردند

رسانیدند. (۳۵)

ملک المتکلمین در میان احساسات شدید مردم بالای کرسی خطابه قرار گرفت و انبوه جمعیت - که چون دریای خروشان متحرک به نظر می رسید - صدای غریو و فریادشان یکباره خاموش گردید و متوجه خطیب شهیر گشت. صدادر سینه ها حبس شد و حتی مردم برای اینکه بهتر صدای خطیب بزرگ را بشنوند، آهسته نفس می کشیدند. متأسفانه ما نتوانستیم چیزی از خطابه ای که در آن روز ایراد کرده، به دست بیاوریم، ولی صداهای اشخاصی که در آن روز حضور داشتند، نطق آن روز ملک المتکلمین را یکی از شاهکارهای طبیعت و مظاهر تجلیات غیبی می پندارند که بدو با همان صدای رسا و فصاحت کلام، این آیه شریفه را عنوان کرده است که:

“ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند ربهم
یرزقون.” (۳۶)

سپس از اجر شهدای راه آزادی در پیشگاه خداوند سخن گفت. نطق ملک المتکلمین بیش از یک ساعت به طول انجامید و سپس آقای سید جمال الدین واعظ اصفهانی در میان همان احساسات، خطابه غرابی ایراد کرد و در خاتمه گفت:

همان طوری که امیرالمؤمنین حضرت علی (ع) وقتی که می خواست سر یکی از بزرگان کفار را از تن جدا کند، فرمود: من برای رضای خدا تو را می کشم، عباس آقا نیز برای رضای خدا و نجات ملت و بسط آزادی، اتابک را کشت و خود را هم فدای ملت کرد. (۳۷)

میرزا صالح خان وزیر اکرم، یکی از رجال مشروطه خواه - که در آن زمان حکومت تهران را بر عهده داشت - چنین حکایت می کند که:

عصر روز چهلم عباس آقا، محمدعلی شاه مرا احضار کرد. من هم حسب الامر در کاخ گلستان شرفیاب شدم. شاه با حال خشم و غضب راه می رفت و درباریان دست به سینه در کناری صف کشیده بودند. شاه همین که چشمش به من افتاد، با آن صدای زیر - که شبیه به صدای خواجهگان بود - فریاد کرد: مگر تو حاکم این شهر صاحب مرده نیستی، این چه اوضاع و بساطی است، چرا بازارها را بسته اند، این سر و صداهای چیست؟ من عرض کردم: قربان، من که نمی توانم جلوی احساسات ملت را بگیرم. از شنیدن لفظ ملت، چنان خشمگین و آشفته شد که چند قدم به طرف من دوید و یقین دارم که اگر اسلحه در دست داشت، مرا می کشت.

سپس فریاد زد: ملت، ملت، ملت را به شما نشان خواهم داد. یکی از چالپومان درباری - که بیش از دیگران مقرب آن درگاه بود - برای آنکه خشم شاه را تخفیف بدهد، چند قدم به جلو آمد و عرض کرد: قربان مردم در این کار گناهی ندارند، همه مردم قلباً شاهرست هستند و اینک از کشته شدن اتابک مرحوم متأسف شده اند. این بازارها را ملک المتکلمین و سید جمال فراهم می کنند. از شنیدن اسم ملک المتکلمین و سید جمال، رنگ محمدعلی شاه به طوری سیاه و خشمگین گشت که ما تصور کردیم الآن سکنه می کند. دندانهایش را به هم فشار داد و با یک خشم و عصبانیتی - که تا به آن روز هرگز در او ندیده بودم - فریاد زد: یک نفر با غیرت پیدانمی شود که مرا از دست این دو نفر نجات دهد. (۳۸)



صنیع الدوله

که برای حقشناسی از یک نفر فدائی ملت و شهید راه مشروطیت، چهلمین روز شهادت عباس آقا بر سر مزار آن مرحوم جمع شوند و با اظهار احساسات، حقشناسی خود را از یک نفر فدائی از جان گذشته و خادم واقعی مشروطیت ابراز دارند. چهلم عباس آقا، یکی از روزهای تاریخی مشروطیت ایران به شمار می رود و برخلاف مجلس شورای ملی و نمایندگان ملت - که در موضوع قتل اتابک، دورویی و بی ارجمی از خود نشان دادند - رهبران مشروطیت و توده ملت غیرتمند، علاقه خود را به اساس آزادی به رخ جهانیان کشیدند.

عده بی شماری از مردم در مزار عباس آقا، میدان بزرگی را - که چند کیلومتر مساحت داشت - از چند روز پیش صاف و آبپاشی و تمیز کردند و از صبح روز موعود، انجمنهای ملی با دسته های گل و طبقات و اقشار مختلف ملت با پرچم ایران و کلیه محصلین مدارس، سرودخوانان رهسپار مزار عباس آقا شدند. در آن روز شهر تهران تعطیل و تمام بازارها و دکاکین بسته شده و در حدود ۵۰۰۰۰ نفر در آن فضای وسیع جمع شده بودند و آنقدر دسته گل نثار قبر عباس آقا کردند که مزار او به تل گلی میدل شده بود.

منبری برای خطابه در میان انبوه جمعیت نهاده بودند و همه چشم به راه خطبای بزرگ ملت بودند. ملک المتکلمین و آقا سید جمال از دور نمایان شدند. مردم با دیدن آنها، احساسات شورانگیزی نشان داده و فریاد زنده باد را به فلک

تأثیر کشته شدن امین السلطان در مستبدین

سران مستبدین و رجال درباری، از کشته شدن اتابک و تجلیلاتی که از قاتل اتابک شده بود، چنان وحشترده و ترسیده بودند که چند روزی از رفتن به دربار خودداری کردند و در خانه علاءالدوله انجمنی برپا نمودند و عریضه‌ای به شاه نوشتند که هرگاه شاه با مشروطیت همراهی نکند، از نوکری او صرف نظر خواهند کرد. خوانین قاجار، شاه را تهدید کردند که اگر او با مشروطیت همراهی نکند و به مخالفت خود باقی بماند، دیگری را به جای او به سلطنت انتخاب خواهند کرد. محمدعلی شاه نیز - چنانکه شیوه نامردی او بود - جواب داد که همیشه با مشروطه خواهان موافق بوده و هیچوقت مخالفت نمی کند. سپس رجال و امرابه مجلس شورای ملی رفته و به قرآن مجید قسم یاد کردند که بادل و جان نسبت به مشروطیت وفادار بوده و از قانون اساسی طرفداری و اطاعت خواهند کرد. حتی امیربهداد - که سرسلسله مستبدین بود - قسم یاد کرد که بیش از دیگران نسبت به مشروطه علاقه مند است. (۳۹)

پی‌نوشتها:

- ۱- کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران. - تهران: انتشارات صدای معاصر، ۱۳۷۸، ص ۴۵۰
- ۲- صاحب جمع، به کسی می گفتند که متصدی شترخانه و قاطرخانه دولتی باشد. (اداره حمل و نقل امروزی)
- ۳- میرزا یوسف صدراعظم ملقب به مستوفی الممالک، فرزند میرزا حسن، پسر میرزا کاظم پسر آقا محسن آشتیانی، متولد به سال ۱۲۲۷ق. متوفایه سال ۱۳۰۳ق. در سال ۱۲۶۱ق. پس از فوت پدرش، از طرف محمدشاه قاجار ملقب به مستوفی الممالک گردید. در سال ۱۲۶۷ به عضویت دارالشورای دولتی درآمد. در سال ۱۲۸۰ وزیر دارایی شد.
- برای آگاهی بیش تر، بنگرید به: سلیمانی، کریم، القاب دوره قاجار به. - تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۴۵
- ۴- اعظام قدسی، حسن، خاطرات من یاروشن شدن تاریخ صد ساله ایران. - تهران: نشر کازنگ، ۱۳۷۹، صص ۱۹۳ و ۱۹۴.
- ۵- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران. - تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۳۹۶
- ۶- اعظام قدسی، حسن: همان، ص ۱۹۴.
- ۷- حاج میرزا علی خان ملقب به امین الدوله، متولد سال ۱۲۶۰ق.، متوفای سال ۱۳۳۲ق.، در سال ۱۲۷۵ق. به منشیگری وزارت خارجه مشغول شد. در ۱۳۱۵ صدر اعظم و یکسال بعد معزول شد. برای آگاهی بیش تر، بنگرید به: سلیمانی، کریم، همان، ص ۴۳

- ۸- بامداد، مهدی: همان، ص ۴۱۷.
- ۹- عبدالمجید میرزا عین الدوله فرزند احمد میرزا عضدالدوله، ۱۳۰۳ میر آخور ولیعهد، ۱۳۰۶ حکومت قراجه داغ (از سیاران)، ۱۳۱۹ حکومت تهران، ۱۳۱۲ وزیر داخله و سپس وزیر اعظم. برای آگاهی بیش تر، بنگرید به: سلیمانی، کریم، همان، ص ۱۱۵.
- ۱۰- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران. - تهران: نشر گفتار و نشر علم، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۵۰.
- ۱۱- ملکزاده، مهدی، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. - تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۳، ج اول، دوم و سوم، ص ۴۹۰.
- ۱۲- کسروی، احمد: همان، صص ۴۵۲ و ۴۵۳.
- ۱۳- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۰.
- ۱۴- در آن زمان، ساعت ۶ بعد از ظهر راشب می گفته اند و دو ساعت و نیم از شب گذشته، مقصود ساعت ۸:۳۰ می باشد.
- ۱۵- در اصل، چند تیری در پی آمده است.
- ۱۶- شهربانی یانیروی انتظامی فعلی.
- ۱۷- دولت آبادی، یحیی، حیات یحیی. - تهران: انتشارات عطار، ۱۳۷۱، ج دوم، صص ۱۲۲-۱۴۰.
- ۱۸- کسروی، احمد: همان، ص ۴۵۴.
- ۱۹- کسروی، احمد: همان، ص ۴۵۵.
- ۲۰- نوابی، عبدالحسین، غلظهای مشهور تاریخی. - مجله یادگار، سال سوم، شماره ۲، ص ۴۹.
- ۲۱- کسروی، احمد: همان، ص ۴۵۴.
- ۲۲- دولت آبادی، یحیی: همان، صص ۱۴۳ و ۱۴۴.
- ۲۳- کسروی، احمد: همان، ص ۴۵۳.
- ۲۴- رائین، اسماعیل، حیدرخان عمواوغلی. - تهران: انتشارات جاویدان، ۱۳۵۲، ص ۶۰.
- ۲۵- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۱.
- ۲۶- ملکزاده، مهدی: همان، صص ۴۹۱ و ۴۹۲.
- ۲۷- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۲.
- ۲۸- تاراجی، منصور: صفحه قرن بیستم روزنامه ایران، انتشارات روزنامه ایران، تهران ۱۳۸۱، ص ۶۵.
- ۲۹- ملکزاده، مهدی: همان، صص ۴۹۲ و ۴۹۳.
- ۳۰- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۳.
- ۳۱- رائین، اسماعیل: همان، ص ۶۲.
- ۳۲- رائین، اسماعیل: همان، ص ۶۲.
- ۳۳- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۳.
- ۳۴- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۳.
- ۳۵- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۴.
- ۳۶- اصل: ولا یحیی الذین قتلوا فی سبیل الله امو اتاویل احواء عند ربهم یرجعون.
- ۳۷- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۵.
- ۳۸- ملکزاده، مهدی: همان، ص ۴۹۵.
- ۳۹- ملکزاده، مهدی: همان، صص ۴۹۶ و ۴۹۷.

